

پاسخ به پرسش دیوانچگی پیرامون «فرایند سازش با طالبان و هنایش آن روی روان باشندگان افغانستان»

بیگمان، این پرسش گفتمان گسترده‌ی به راه خواهد انداخت، زیرا هم پرسش‌روشن اندیشانه است و هم پاسخگویان روشن اندیشان می‌باشند. و چون این پرسمان و گفتمان روشن اندیشانه است، بدک نیست که نگاه کوتاهی به پدیده‌ی روشن‌اندیش بیان‌دازیم، چون بدون شناخت روشن‌اندیش، دشوار است که به چنین پرسش‌های پاسخ‌داده شود، زیرا دشواری بنیادین در افغانستان به دین فرمانروا می‌پیوندد و روشن‌اندیش یگانه پدیده ایست که می‌تواند آن را بشکافد و روشن‌ببازد

باری، تا به کیستی و چیستی روشن‌اندیش آشنا نگردیم و ندانیم که روشن‌اندیش کیست، نمی‌توانیم پاسخ خردمندانه‌ای به پرسش دیوانچگی بیابیم. روشن‌اندیشی که از دامان بنیادگرایی سر بر فرازد، نمی‌تواند نگر و دیدگاه خردمندانه‌ی داشته باشد. اگر چنین کس یا کسانی، پاسخ خردمندانه هم داشته باشند، نمایشی بیش نخواهد بود، زیرا گنش‌شان ارزش دید‌شان را از میان می‌برد.

پیش از آن که به پدیده‌ی روشن‌اندیش بپردازیم، دو نمونه از دیدگاه‌های روشن‌اندیشان مان را باز می‌نویسیم، به روشن‌اندیشان که به پس و پیش کرزاییان پوسه می‌زنند، کاری نداریم:

در پایان دهه‌ی نود ترسایی، یکی از روشن‌اندیشان مان (ذ) در همایشی در شهر بن آلمان می‌گفت: چون طالب از میان مردم برخاسته است، توده است و در افغانستان بازگشت توده‌ای (انقلاب توده‌ای) رخ داده است، باید از آن پشتیبانی کرد!

روشن‌اندیش دیگری پیرامون جدایی دین از کشورداری در تارنمای افغان جرمن (م. ف. ۲۰۰۰/۹/۴) می‌نویسد: دیموکراسی وقتی میسر است که دین را از دولت باید جدا کرد. ... پیامبر اکرم خود ممثل دیموکراسی بودند که همان عدالت و شایسته‌سالاری و مردم‌سالاری باشد.

اگر به ژرفای دیدگاه‌های روشن‌اندیشان دو دهه‌ی گذشته نگاهی بیان‌دازیم، می‌بینیم که برخی از روشن‌اندیشان به همین دیدگاه‌ها باور دارند. خوشبختانه این دیدگاه‌ها بیشتر از همه، کوتاهی‌خرد را آشکار می‌سازند. از این برخه، یکی به زیر درفش بنیادگرایی می‌خزد و دیگری کورکورانه برخورد می‌کند و نمی‌بیند که طالب با برنامه و سرمایه‌ی امریکا، شیوه‌ی اندیشیدن (طرز تفکر) تازی و روی تانک پاکستانی به افغانستان تاخته است.

از نگر من، چنین کسانی را نمی‌توان روشن‌اندیش نامید، چون روشن‌اندیش یگانه پدیده ایست، که در برابر دین یا تاریکی می‌ایستد. و دین هم یگانه پدیده‌ای تاریک در برابر روشن‌اندیش است. تا کسی خودش را از درون تاریکی بیرون نکشد و برایش روشن‌سازد که کیست، چیست و چه می‌خواهد، نمی‌تواند روشن‌بیاندیشد و یا روشن‌اندیش باشد. همانگونه که روشنی با تاریکی ناسازگار

است، روشن اندیشی هم با دین ناسازگار است. اگر در خانه ی تاریک چراغ بیافروزیم، تاریکی از میان می رود. تاریکی همیشه در تاریکی نمایان است و نه در روشنی یا زیر پرتو خورشید .

روشن اندیشی که مردم سالاری را در دین جستجو می کند، به کسی می ماند که در زیر آفتاب، تاریکی می جوید و شب را در روز می پالد .

از آنجای که روشن اندیشی و دین دو پدیده ای ناسازگار باهم اند و روشن اندیش نمی تواند هر دو پدیده را همزمان با خود داشته باشد، پدیده های دین و دینی را از درونش در می آورد و به خانگه و مسجد می سپارد. کسانی که رهایی مردمان را در درون دین می جویند و مردم سالاری را در دین می یابند، کور خوانده اند !

پس می توانیم چنین برداشت کنیم که روشن اندیش دانشمند برگزیده ایست، که هستی اش را در نگریدن، پژوهیدن، اندیشیدن و آشکار کردن پدیده های تاریک و ناآشنا در می یابد. پیشه ای روشن اندیش، اندیشیدن، شناسایی و آشکار کردن پدیده های تاریک و رویا رویی با کهنه گرایی، یاوه سرایی و بیهوده گویی است .

اکنون که شناختی از روشن اندیش به دست آوردیم، می توانیم آسانتر به پرسش کدبان دیوانچگی بپردازیم و به انگیزه های خود کشی، خود سوزی، خودمرداری و گریز جوانان از زادگاه شان، پاسخ خردمندانه ی بدهیم .

باری، همه میدانیم که مردم مان از نگاه فرهنگی پس تر از زمان اند! و این پسماندگی روی برخی از روشن اندیشان مان هم سایه انداخته است، تا جایی که برخی به جای جلو رفتن، به دنبال مردم می روند و به جای باز کردن چشم و گوش مردم، ایشان را به چنان برهوت تاریک و بد فرجام پرتاب می کنند، که گاه برون رفت از آن ناشد می شود.

پس می توانیم بنیادگرایی را پایه ی دین مردم و تندروی در بنیادگرایی را بنیاد ساختار طالبی بنامیم. انگیزه های خود کشی، خود سوزی، خودمرداری و گریز جوانان را هم می توان میان این دو پدیده پراکند. برای نمونه خود سوزی و خود کشی پدیده های اند که بیشتر پاسخگوی آن دین فرمانروا و نمایندگان آن (کشورداران افغانستان) اند. خودمرداری پدیده ی سد در سد طالبی است، ولی گریز جوانان زاده ی سازش کشورداران با طالبان است. به این آرش که کشورداران ناپایدار، با سازش با طالبان بنیاد شان را برهم می ریزند و امید نیم بند جوانان را بر خاک می مالند.

و چون در پیش روی مردم نه بهاری پیداست که گلی بشگفتد و نه هم باغبانی به چشم می خورد که سبزه ای بکارد، مردم دست به خودسری می زنند! چون می بینند که طالب سر می برد و با سرمایه اش به پیش می رود و کشورداران که خود را روزی به امان الله شاه، محمود تریزی و ... برابر می ساختند، سر فرود می آورند و در برابر ستم کرنش می کنند. و چون مردم خود را در میان توفان و تندآب می یابند :

یکی از بهر پول و دیگری از بهر رفتن به آسمان، بنده ی طالب می شود و دست به خود مرداری می زند .

دو دیگر از دست تاب نیارندن در زیر یوغ بنیادگرایی خود سوزی می کند .

سه دیگر چون نه سرمایه دارد، که بگریزد و نه هم زیستن را در بندگی می پذیرد، دست به خودکشی می زند.

چهار دیگر که امیدوار به آینده است، میدان زیست را در زد و بند های بنیادگرایان کرزایی، طالب و گلبدین تنگ دیده، دست به گریز می زند.

بخش دیگر هم در میان امید و ناامیدی دست و پنجه نرم می کند!

اکنون پرسش بنیادین سر بلند می کند، که چه باید کرد؟

با همه ی پسماندگی های فرهنگی، بیشینه ی از مردم افغانستان نه طالب را می خواهند و نه هم خواهان دیدن رنگش اند. و چون کشورداران به مردم زور می گویند و می خواهند بدون خواست مردم با دشمنان شان سازش کنند، از کشورداران هم بیزار اند .

مردم دیگر توانایی دیدن کشیدن ناخن رنگ شده، بریدن پای کفش پاشنه بلند، سنگسار، تیرباران، سربریدن و ... را ندارند و هرآنکس که با این پدیده های سده ی شیپور سر سازش پیش بیاورد، مردم او را به خاکروبه دانی خواهد انداخت .

باری، چنانکه دیده می شود، کار از کار گذشته است و مردم مان بر سر یک سه راه رسیده اند: راه دوری و دوستی، راه جدایی و راه فراموشی .

راه یکم، راه دوری و دوستی، یا شیوه ی آزادی و خودگزینی (فدرالی) مردمان افغانستان است .

راه دوم، راه جدایی و دو سه بخش کردن افغانستان (بجزیه) است .

راه سوم، راه فراموشی و تکه پارچه کردن افغانستان و پیوستن به سرزمین های همسایه است.

از نگر من، در گزینش راه یکم یا دوری و دوستی :

-گشت و گشتار و خود مرداری پایان می پذیرد .

-ناسازگاری و تیره گی ها از میان برداشته می شود .

-پولخوری و آدم ربایی از میان می رود.

-مردم به آزادی های بیشتری دست می یابند.

-هر کس به هر جایی که خواسته باشد، می تواند بزیید.

-شناخت کشورداران از مردم و زادگاه شان، کار ها را ساده تر می سازد .

سخن کوتاه، دوری و دوستی روانبخش و امیدوار کننده است و زمینه های نشست و همکاری های هموند را بهتر و ساده تر آماده می سازد.